

تولد رمهء دیگر از اشکم خوارج بنام حزب التحریر

راستش اصلاً هیچ نمیخواستم درین باره چیزی بنویسم زیرا مکتب کردن و نوشتن درباره افراد و گروه های که حتی ارزش بحث کردن را ندارند، از یکطرف موجب ضیاع وقت و از طرف دیگر باعث تشهیر بیجای ایشان میشود که بدینطریق راه شهرت برایشان از طریق مواجهه و تصادم با حقیقت و واقعیت میشود.

آنرا که به قرآن و حدیث زو نرهی آنست جوابش که جوابش ندهی

مطابق وصیت بالای سعدی شیرازی جا داشت که اصلاً با این گروه به مناظره نمینشستم، هیچ جوابی هم برایشان نمیدادم و این مقال را هم نمینوشتم. ولی خوف نفوذ بیشترایشان در میان گروهء عوام مرا واداشت تا این مقال را بانقل قول از سفسطه های غیرمنطقی ایشان و پاسخ های موجود در ساحهء عقل و منطق و دین در برابرایشان بنویسم، تا بدانستن این پاسخها هرکس در برابرایشان از قبل آمادگی داشته باشد و فریب قیل و قال استعرابی با کاربردچندکلمهء عربی و مکارانهء ایشان را نخورد. زیرا چنانچه دیده میشود این گروه هم همانند فرقه های عوامفریب دیگر، با استفاده از بیسوادی جامعهء ما نسبت به قرآن و حدیث و کلام عرب با بازی کردن با کلمات عربی و بکارگیری غلط از آیات و احادیث میخواهند بردهان مخالفین و مجادله کنندگان خود مهربگذارند. چنان معلوم میشود که بازی کنندگان میدان سیاست های سیاه درکشورما اینبار پس از کهنه شدن نمایشنامهء زیرنام طالب اینبار گروهء دیگریرا با شعارهای رنگین وخیلیها مضحکتر از گذشته وارد میدان میسازند که شاید هم یکی ازین گروه ها رمهء گوسپندی بنام التحریر باشد.

از لبنان تا افغانستان

حزب التحریر نام نا آشنایی است که تازه درکشورما در میان لایه های بسیار بسیار پایین جامعه دربین مردم بیسواد و بخصوص درقریه جات و روستاهای افغانستان تازه به فعالیت آغاز نموده است. بر مبنای ادعای پیروان افغانستانی آن، این حزب شصت سال پیش توسط شخص لبنانی بنام "تقی الدین نبهانی" در کشور لبنان تأسیس شده و پس از وفات این شخص مرد دیگری بنام عبدالقدیم ظلوم رهبری آنرا بدوش داشته که وی هم فعلاً در قید حیات نیست. در مدت این شصت سال این حزب اصلاً در هیچ کجای کشورهای اسلامی نتوانسته حداقل بحیث یک حرکت مؤثر در جریانات سیاسی که در جهان اسلام روان است، نقش و جای پای داشته باشد. محور اصلی مرامنامهء این حزب را که در سطور بعدی به تفصیل با رد دلایل ایشان بحث خواهیم کرد، موضوع تأسیس خلافت اسلامی در بین تمام کشورهای اسلامی و حتی جهان تشکیل میدهد.

واما درکشورما،

از چند سال باینسو تقریباً پس از پانهدان نیروهای ایتلاف در افغانستان آهسته آهسته زمزمه بی ظهور فرقه بی که اساساً شایسته است، آنرا گله و یاهم رمه خواند، بنام "حزب التحریر" بگوش میرسد که متأسفانه این گله مجهول الهویه و اژه پرمعناى حزب را بدنموده و بالای خود گذاشته اند. زیرا چنانچه میدانیم احزاب سیاسی از خود تعاریف دارد که متأسفانه در وجود این گروه قطعاً وجود ندارد. با اینکه ایشان تجمع خود را بنام حزب میخوانند ولی در اصل بیشتر به گله و رمه بی شباهت دارند که همانند گوسپندان و حتی عاجزتر و نادانتر از ایشان تحت قیادت چوپان های ناشناخته که به گفته خود ایشان در لبنان وجود دارند، حرکت میکنند.

باز هم چنانکه همواره در کشور ما معمول بوده که در طول تاریخ احزاب همانند بوزینه برسبیل تقلید از شعارها و برنامه های حزبی کشورهای دیگر به حرکت میایند و عرض اندام میکنند، اینبار اینها نیز از حرکتی بنام التحریر که در انسوی کره خاکی بنام لبنان وجود دارد، افتخار تقلید و تبعیت دارند. درست همانند حرکت های گذشته راستی ها و چپی ها در افغانستان که سرمایه دار و دستگاه های تولیدی در اروپا بود و شعارهای اشتراکیت و سایل تولیدی و مساوات طبقه کارگر با کارفرما در زیرخیمه ها و خانه گک های خس پوش افغانستان. سیدقطب و محمدقطب بامعضلات مملکتی و هزاران ناملایمات دیگر در حوزه کشورهای نفت خیز عرب با انگلیس و آمریکا درگیر و گلاویز بودند، سیدقطب نماها و محمدقطب ها اینجا در کشور محاط به خشکه و فراموش شده بنام افغانستان اداهای ایشان را میکردند. حالا این گروه نیز بدون در نظر داشت واقعیات عینی و حقایق بالفعل موجود در کشور و بالاخره جهان، ادعای تأسیس خلافت اسلامی را دارند و بدترو عجیبتر از همه اینکه باجرات تمام الحاق افغانستان را با پاکستان زیر شعار "مسلمانان برادر همدیگرند" در نشریه های شان به وضاحت شعار میدهند. اصلاً باور نکردنی بود که درست در چنین مقطع حساس تاریخی که افغانستان پیهم ضربات مرگبار را از جانب پاکستان متحمل میشود، گروهی به نفع ایشان چنان بخود جرأت بدهند که حملات ایشان را بالای خاک افغانستان توجیه نموده آنها را ذیحق و مارا ناحق بخوانند آنهم در خود افغانستان شعارهای به ضد دولت ما و به نفع پاکستان. از ایشان پرسیدم که مگر چگونه شما میتوانید چنین یک موضعگیری شرم آور و ذلیلانه در برابر همان پاکستان که امروز بالای صغیر و کبیر این کشور رحم نکرده با گسیل سیل از انتحاریون کشور ما را به خاک و خون بکشاند، سفسطه بازی میکنید؟ در جواب برایم گفتند، دوستی با یهود و نصارا بهتر است یا با کشور مسلمان چون پاکستان که همسایه نزدیک ماست و اسلام هم در بین کشورهای اسلامی مرز را نمیشناسد. ما اصلاً به این شعار (از بین رفتن مرز بین افغانستان و پاکستان) افتخار میکنیم!!!؟ پرسیدم مگر آنهمه تجاوز و آتشپاره های که آنها بالای ما ریختند، چه میشود، آیا اردوی افغانستان نباید طبق گفته های شما دست به دفاع بزنند؟ باز هم گفتند خیر اگر به ضد ایشان دست به سلاح ببری و از خود دفاع کنی، باز در انصورت به این آیت قرآن کریم کافر شده ای که خداوند فرموده است: انما المؤمنون اخوة.

از ایشان پرسیدم مگر تأسیس خلافت را در سطح تمام کشورهای اسلامی در چنین شرایط زمانی و چنین عصری چطور عملی میدانید با در نظر داشت صدها سؤال دیگر که از نگاه عقل و منطق کاملاً ناممکن بنظر میرسد. فرضاً در صورت میسر شدن این طرح خیالی شما خلیفه از کدام کشور باید باشد و دارای چه صفاتی، مرکز خلافت در کدام کشور؟ آیا همه دولتها حاضرند که استقلالیت شانرا از دست داده همه و همه

از همان یک کشور که مرکز خلافت در آن تأسیس میشود، تبعیت نمایند؟ باز نکته مهم اینکه در آن خلافت نقش کشورهای شیعه چی خواهد بود؟ آیا آن کشورهای شیعه نشین حاضرند که استقلال اراضی و مذهبی خود را فدای تأسیس خلافت اسلامی بدست سنی ها نمایند؟ سرمایه و منابع کشورهای چطور؟ باز مدیریت اقتصادی این کشورها در صورت تأسیس خلافت اسلامی چگونه خواهد بود؟ طبیعی است زمانیکه همه کشورهای اسلامی مرزها را بشکنند و همه و همه در زیر چتر یک حکومت در آیند، در آن صورت دستگاه خلافت که حکومت مرکزی و مسؤلیت حل مشکلات اقتصادی همه کشورهای تحت فرمان خود را دارد، مکلف است تا همه را یکسان زیر نظر داشته بدون تبعیض منابع اقتصادی را مساویانه بین همه ملتهای مختلف تقسیم نماید. آیا همین کشورهای عربی و اعرابی که فعلاً از برکت نفت خدا داد غرق در عیاشی و مستی و بیهوشی بوده الآن دختران زیبای آسیای میانه را تا شش ماه و نه ماه اجاره میکنند حاضر خواهند شد اینهمه امکانات مادی شان را برای شما و خلافت تان فدا کنند و دست از ثروت و مکننت خود بردارند؟ از نگاه اقتصاد چگونه ممکن است یک کشور فقیر و فاقد منابع و اقتصاد زیر نام خلافت، شریک و همکاسه کشورهای ثروتمند جهان شوند و آیا آنها این اجازه را میدهند که امکانات و ثروت ایشان با دیگران تقسیم شود؟ مگر از نگاه عقل چقدر این تخیل شما عملی بنظر میرسد؟ دیدم که در پاسخ همه این سوالات ایشان فقط گفتند که خدا مهربان است در آنوقت خدا در دلهای همه رحم میاندازد.

بالاخره از ایشان پرسیدم که آیا شما یک گروه هراس افکن هستید، و یا حزب سیاسی؟ گفتند ما حزب سیاسی هستیم. پرسیدم پس درینصورت چرا شما تاحال بحیث یک حزب سیاسی همانند دیگر احزاب در نهادهای مربوط دولت ثبت و سرجل رسمی نشده اید و مجوز رسمی ندارید؟ گفتند ما اصلاً این دولت را به رسمیت نمیشناسیم بخاطریکه ین دولت از نگاه ما کاملاً کافر است؟ درست با همین سؤال بود که نقاب از چهره حقیقی ایشان برداشته شد، و ما دانستیم که این گروه در اصل رمهء دیگری از بطن همان خوارج است که همانند گله های تکفیری دیگر حتی پیامبران هم اگر در عصرشان زنده میبودند، آنها را تکفیر میکردند. باز هم از سرکنجکاوای خواستم که سفسطه و افکار مریض و کج و معوج ایشان را درباره تکفیر دولت بدانم و ازینرو پرسیدم چرا دولت از دیدگاه شما مطلقاً کافر است؟ گفتند بخاطریکه دولت تفکیک قوای سه گانه را که در دولت های غربی معمول است پذیرفته است. من با تعجب پرسیدم مگر تفکیک قوای سه گانه که تنها در کشورهای غربی نه بلکه بمثابه یک اصل حکومتداری در تمام کشورهای جهان اعم از ممالک اسلامی پذیرفته شده است، این شیوهء حکومتداری با کدام قسمت مسایل اسلامی منافات دارد؟ در همین کشور پاکستان که شما دیوانه وار میل الحاق کشورتان را به آن در سر میپورانید، آنجا سه قوا بطور علیحده در عرض هم قرار دارند و از هم تفکیک شده اند. گفتند این قانون با قانون الهی مغایرت دارد و هر قانون که از عقل بشر باشد در نزد ما مردود است، مجلس نمایندگان، مردم سالاری، انتخابات و غیره همه و همه زادهء عقل بشر است، و از نگاه قرآن هر قانون که زادهء عقل بشر باشد کفر شمرده میشود. پرسیدم مگر به کدام دلیل؟ میشود ادعای تان را بایک آیتی از قرآن ثابت سازید؟ یکی از ایشان گفت خداوند میفرماید: *أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ...*

باز پرسیدم خوب میشود که حالا ترجمه اش را بگویند تا حاضرین مجلس خوبتر بفهمند که چگونه قانون های عقلی و وضعی نظربه این آیت مردود قرار میگیرند. وی در ترجمه در حالیکه بسیار میخواست، طرفه برود، بالاخره با تمام برداشت های غلط که داشت به کمک حاضرین توانست ترجمه این آیت را اینگونه

بگوید: آیا دیده ای آنکسی را که هوا و خواهشات خود را به خدایی گرفت و خداوند هم او را گمراه کرد. پس پرسیدم خوب حالا درین آیت درکجایش عقل و قوانین وضعی و ساخته عقل بشر مردود شمرده شده؟ اصلاً کجای این آیت عقل را رد میکند. درحالیکه این آیت صریحاً هوا و هوس و خواهشات نفسانی آنده انسانهای را مورد مذمت قرار داده که بالای ایشان چیره میشود و ایشان بنا به علت پیروی از هوسها و لذایذ نفسانی خود چنان گمراه میشوندکه حقیقت را درک کرده نمیتوانند چنانچه اگر همین آیت را تا آخر بخوانید، خود بخود معنای آن هویدا میگردد که حاجت به تفسیر و تأویل هم نیست. از طرفی دیگر آیا شما فرق بین عقل و هوا و هوس را تاحال نمیدانید؟ درحالیکه مقتضیات عقل چیزی و مقتضیات هوا و هوس کاملاً چیزی دیگری است. اگر زیاد شما سواد فلسفه اندیشی را ندارید، لطفاً یکبار واکنش های جسم و احساسات خود نسبت به اجسام و پدیده های زندگی متوجه شوید. زمانیکه شهوت و لذتهای جسمانی در وجودتان میجنبد و شما خواه ناخواه میخواهید به آن هدف تان برسید این به حکم هوا و هوس است ولی زمانیکه همان تحریکات از سوی دیگر تحت اداره شما قرار میگیرند و واپس زده میشوند و شما بنابه مصلحتهای از پیروی و عملی کردن آن خواهشات صرف نظر میکنید، واضح است که آن به حکم عقل است که نمیگذارد شما همچو حیوان رفتار کنید. پس کجای عقل بدی دارد و از طرف دیگر آیا شما خودتان مسلمان هستید و گاهی قرآن را روخوانی کرده اید یا خیر؟ چطور امکان دارد که قرآن عقل ستیز و منطق گریز باشد درحالیکه در ده ها جای قرآن عظیم خداوند صاحبان عقل را میستاید و کسانی که را که از عقل خود کار نمیگیرند، آنها را به حیوانات و چهارپایان تشبیه میکند مانند: *إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ*. ویا در جاهای دیگر نخوانده اید که میفرماید: *أَفَلَا تَعْقِلُونَ*. آیا چرا تعقل نمیکنید و از عقل خود کار نمیگیرید. هیچ پاسخی در برابر این سؤالاتم نداشتند بلکه همه شان مات و مبهوت گشته مثل اینکه تازه کله ایشان با مانعی سختی تصادم کرده بود و یا هم واقعتی را تازه از قرآن میشنیدند که قبلاً برای آن هیچ آمادگی نداشتند. بالاخره از سر دلسوزی برایشان گفتم: عزیزان، ببینید زمانیکه شما باشخص عادی چون من زبانتان بند آمده هیچ پاسخی برای گفتن ندارید، این چگونه ممکن است که در سطح جهان در میان همه ممالک اسلامی تمام مردم جهان را برای تأسیس خلافت قانع سازید؟ درحالیکه شما نه چیزی از اسلام میفهمید، نه از جامعه شناسی، نه از سیاست و نه از اقتصاد. درحالیکه تعاملات سیاسی در میان دولت ها و ملل جهان در هر کدام از این ساحات یاد شده بخصوص اقتصاد پاسخ میطلبد. باز در شرایطی که ما امروز حتی در داخل یک قریه کوچک دارای یک نظم درست قریه داری نیستیم، کجا رسد به ولایت و باز کشور و قس علیهذا. از آن گذشته در کشور ما افغانستان بخصوص در مناطق روستایی نفاق و شقاق در بین دو قریه نزدیک چنان آزار دهنده است که ساکنین آن آب رودخانه خود را به کشورهای همسایه بهدر میدهند ولی از قریه همجوار خود دریغ مینمایند. بسیار سالها بکار است تا ما در قدم اول نخست صاحب یک دولت- قریه شویم، باز پس از زمانی طولانی صاحب یک دولت- آستانه، و باز صاحب یک دولت- ولایت و باز پس از روزگار طولانی صاحب یک دولت- کشور مستحکم و سالم. و بعد زمانیکه به همه این چالش ها فایق آمدیم و همه اقوام و ملیتهای ساکن کشور توانستیم یک دولت- کشور متحد و متفق را تأسیس کنیم، آنگاه بیابید که بر سر چگونگی روابط با کشورهای همسایه اسلامی فکر کنیم آنهم نه بگونه که سرحدات کشور خود را زیر نام خلافت از بین ببریم. زیرا اینکار یا تجاوز به حریم آنها خواهد بود و یا فدا کردن استقلال و جغرافیای خود ما به آنها. در غیر آن در چنین شرایطی که ما حتی در قریه خود صاحب یک مدیریت نیمه سالم نیستیم حرف زدن از تأسیس خلافت اسلامی و مطرح کردن این بحث

در میان مردم جز ضیاع وقت هیچ چیزی دیگر نخواهد بود و این نوع فعالیت‌های خنده آور شبیه همان حکایه سعدی است که میگوید منجمی همیشه درباره ستاره ها و خواص آنها حرف میزد ولی از درون خانه اش باندازه بی بی خبر بود که نمیدانست زنش با مرد بیگانه ای رابطه ای نامشروع دارد. بالاخره روزی بخانه داخل میشود وزن خود را با آن مرد بیگانه یکجا میبیند که بادیدن این منظره غیرت مردی اش میجنبد و با آن مرد گلاویز میشود. زمانیکه صدای جنگ و نزاع ایشان بالا میگیرد، صاحب‌دلی که با این منجم از قبل آشنایی داشت، میگذرد و این شعر را میخواند:

تو از اوج آسمانها چه دانی که چیست چون ندانی که در سرایت کیست

آری، غافل بودن از خانه خود و معضلات حقیقی آن و برعکس حرف زدن از تأسیس خلافت جهانی اسلامی درست همانند همین قصه منجم است که بحال این رمه خلافت خواه درست میخواند.

داعیه حزب التحریر و دلایل ضد آن

در اخیر فقط چند ادعای سفسطه آمیز و بی بنیاد ایشان را همراه با چند جواب دندان شکن از نگاه اصول دینی و عقلی در اینجا ذکر میکنم تا همگی به سر و ته قیل و قال ایشان آشنایی داشته و پاسخ های رد آنرا هم بدانند:

1 میگویند تأسیس و اقامه دولت بالای هر مسلمان فرض است بنا بر ماست ک در راه اقامه حکومت که عبارت از خلافت اسلامی است، مبارزه کنیم.

پاسخ ما: من نمیدانم که این رمه گوسپندی بنام التحریر در جامعه ما از کلیسا وارد شده اند یا از دیر و صومعه. زیرا در جوامع اسلامی حتی یک کودک مسلمان میدانده که مرتبت فرض چیست و فرضیت یک موضوع چگونه ثابت میشود. ما همه میدانیم که فرضیت یک امر بوسیله نصوص قطعی چون قرآن ثابت میشود آنهم بنابه گفته بعضی از اصولیون مذاهب اربعه که میگویند در بعضی موارد شرط است که آن موضوع مطلوب بعنوان فرض به صیغه امر ذکر گردیده باشد مانند: اقیموا الصلوة. نماز را برپا دارید. حالا شما از سر الف الحمد لله تا آخرین کلمه قرآن یعنی سوره ناس ببینید و بخوانید آیا اینگونه فرمانی را ما در کتاب الهی پیدا کرده میتوانیم که خداوند فرموده باشد، اقیموا الحکومة و یا خلافة. حکومت و یا هم خلافت را برپای کنید و یا ای مسلمانان تأسیس حکومت و یا خلافت بالای تان تک تان فرض است. این حکم نه به دلالت النص، نه اقتضاء النص و نه به عبارة النص، در هیچ جای قرآن و حتی احادیث موضوعی وجود ندارد که فرضیت حکومتداری بر ما ثابت شود. فکر میکنم که دانش دینی این رمه انسان ها حتی نسبت به مبتدیان صنف اول و کودکان که پس از یاد گرفتن روخوانی قرآن عظیم، کتاب کوچکی را بنام "خلاصه کیدانی" نزد ملاهای مسجد میخوانند، هم در مرتبت پایینتری قرار دارد. زیرا در همان کتاب کوچک که شروط الصلوة را بر ما توضیح میکند، در صفحات اولش فرض را بر ما اینگونه تعریف مینماید: **أَمَّا الْفَرَضُ فَمَا تَبَيَّنَ بِدَلِيلٍ قَطْعِيٍّ لِاشْبَهَةِ فِيهِ. فَفَرْضُ أَنْتَ كَمَا بَعْضُ دَلَائِلِ قَطْعِيٍّ ثَابِتٍ شَدِيدٍ كَمَا تَبَيَّنَ فِيهِ** در قطعیت آن اصلاً هیچ جای شک و شبهه وجود نداشته باشد و پیروان هیچ مذهبی در فرضیت آن اختلاف نظر نداشته باشند. مانند اقامه نمازهای پنجگانه که در تمام ازمنه و امکانه اسلامی و در میان هر فرقه

و مذهب بدون هیچ اختلافی فرضیت آن ثابت است و هیچکسی نمیتواند از آن انکار کند. همینگونه روزه، زکات و حج. حالا شما در تمام جهان پهناور اسلام حد اقل یک نفر باسواد و چیز فهم را بیاورید که بگوید مبادرت ورزیدن به تأسیس حکومت، دولت و یاهم خلافت بالای هر فرد مسلمان فرض است. معلوم میشود که رهبران این رمه هم باندازه بی بیسواد استند که کوچکترین دانش دینی ندارند. از سوی دیگر همه میدانند که منکر فرض کافر و تارک آن گناهکار کبیره محسوب میشود. پس هرگاه اقامه حکومت اسلامی آنها خلافت بالای هر مسلمان فرض باشد، پس مسلمانها و دانشمندان اسلامی به شمول امامان چهارگانه، مجتهدان، فقها، عرفا، صوفیه و غیره همه و همه که از هیچیک از ایشان چنین چیزی و یاهم عملی مبنی بر اشتغال در امور حکومتداری و تأسیس دولت خلافت نقل نشده یا بر اساس انکار شان کافر بوده اند و یاهم بر اساس ترک این فریضه بزرگ غرق در گناه کبیره. پناه بر خدا ازین گمان باطل. زیرا ما از یک نفر از بزرگان دین کدام اثری نداریم که آنها تأسیس خلافت و حکومت اسلامی را بالای هر فرد مسلمان فرض عین بدانند. اگر میگویند که ایشان منکر نبوده اند، بلکه ادعا دارند که آنها هم موافق نظر شما بوده اند پس درینصورت بنابه فقدان کوچکترین اثر قوی و فعلی درین باره و ترک این فریضه بنابه گفته شما همه شان باید مرتکب گناه کبیره باشند زیرا یکی از ایشان در طول زندگی خود به چنان کاری مبادرت نورزیده است. (نعوذ بالله) چه یک ادعای پوچی!

اما آنچه از بزرگان دین درین باره منقول است اینست که مشارکت شهروندان یک کشور اسلامی در امور سیاست بویژه انتخاب رییس دولت که در گذشته ها بنا به ساختارهای اجتماعی و سیاسی وقت، بنام خلیفه یاد میشد، واجب کفایی است نه فرض عین بالای تک تک افراد. به همین دلیل است که ما در خصوص اینگونه مباحث شرعی اصطلاحی بنام شورای اهل حل و عقد داریم که با وجود ایشان و فعالیتها و تصمیمگیریهای که آنها در زمینه سیاست و گزینش رییس دولت مسلمانها انجام میدهند، از نگاه شرعی از دوش دیگران و سایر شهروندان یک کشور بخصوص اسلامی ساقط است. همانند شرکت در نمازهای جنازه که فرض عین نه بلکه فرض کفایی است. چنانچه که با سهمگیری یک گروه مسؤلیت دیگران و یا قبیله بخصوص رفع میشود ولی در صورت بی تفاوتی جمعی و اقامه نکردن آن همه مردم یک قبیله در برابر آن گناهکار بحساب میآیند.

2- یک ادعای خنده آور دیگر ایشان درین باره (تأسیس خلافت اسلامی) کاربرد بعضی کلمات ناآشنا ولی سؤال برانگیز است که اصلاً هیچ فرقه بی گمراه چنان بیخود در میان مردم یاوه سرایی نکرده و خود را رسوان نموده است. تاحال گفتیم که اینان دم از تأسیس خلافت میزنند ولی بسیار برایتان جالب خواهد بود که بدانید ایشان ازین سرحد هم پای خود را بیرونتر گذاشته چیزی میگویند که حتی خود را نزدیک به کفر میسازند. میگویند خلافتی را که ما تأسیس میکنیم خلافت به منهج نبوت است. حالا درین جمله خوب دقت کنید که چی چیزی برایتان دستیاب و مفهوم میشود. خلافت به منهج نبوت یعنی چی؟ ما مسلمانها همه عقیده داریم که بنا به قول خداوند در سوره احزاب، آیت 40 پاره 22، فرستادن پیامبران و سلسله نبوت بپایان رسیده و ختم آن اعلان شده است. اگر کسی معتقد و منتظر به ارسال کدام پیامبر و نبی باشد، قطعاً به قرآن کافر شده است. از طرف دیگر علمای عقیده در باره نبوت و نبی گفته اند که: النبی من انبأه الله بخیر السماء. نبی کسی است که خداوند ویرا با وحی آسمانی بیدار و آگاه ساخته است. پس جالا اینها که میگویند ما

خلافت را به منهج نبوت تأسیس میکنیم، چه معنا دارد؟ آیا معنای این جمله اینست که ایشان میخواهند خلافت خود را بوسیله کدام نبی و پیامبر تأسیس نمایند؟ به منهج نبوت یعنی چه؟ ما که تعریف نبی را دانستیم که عبارت اند از اشخاص استثنایی که از جانب خدا وحی دریافت میکنند پس بر این اساس که ایشان از جانب خداوند وحی دریافت میکنند، خلافت ایشان هم کاملاً استثنایی و منحصر بخودشان است که پس از ایشان هیچ شخصی نمیتواند این جرأت را بخود بدهد که بگویند ما فلان کار را به منهج نبوت انجام خواهیم داد. آیا این ادعای گروه التحریر نزدیک به کفر نیست؟

خصوصیات انبیاء الله و تفاوت ایشان نسبت به افراد عادی بشر موضوع دامنه داریست که علمای کلام و عقاید باندازه گفته و نوشته اند که حتی میشود گفت بوسیله آن کتابها آب یک دریا را میتوان بند انداخت. ولی این رمه بی کله بسیار بسادگی میباید و ادعا میکنند که خلافت را به طریقه نبوت تأسیس خواهند کرد. ویژگی دیگر انبیا اینست که طبق فرموده خداوند اکثر دارای کتاب میباشند. چنانچه در سوره آل عمران، آیه 81، پاره سوم خداوند میفرماید: **وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ.** پس آن هنگامیکه خداوند از انبیاء پیمان گرفت هر زمانیکه ما برایتان کتاب میفرستیم و حکمتی میدهیم، و نیز زمانیکه برایتان رسولهای فرستاده میشود، که نبوت و رسالت شما را تصدیق میکنند، پس شما به این امر ایمان محکم داشته باشید و برای این کار آماده نصرت و کمک باشید.

خوب هر چند ما در بعضی روایات دینی اصطلاح خلافت به منهج نبوت را داریم ولی آن اصطلاح صرفاً درباره سه خلافت مخصوص بعدی بود که مربوط دوره حضرت ابوبکر، عمر و عثمان رض میشود که در همین سه دوره عصر طلایی گسترش و توسعه اسلام بحساب میرود اصالتاً این پیروزیهای دامنه دار همه و همه مرهون اثرات برکات معنوی همان نبوتی بود که این سه نفر در زمان خود عصر نبوت را دریافته بودند. بهتر است که برای معلومات مزید و شرح درین باره به کتاب "ازالة الخفاء عن خلافة الخفاء" تألیف دانشمند معروف "شاه ولی الله دهلوی" مراجعه کنیم و ببینیم که آیا استعمال خلافت به منهج نبوت درین عصر پس از چهارده صدسال امکان پذیر است؟ مرحوم شاه ولی الله" در جلد اول این کتاب، فصل دوم صفحات 17 تا 27 نخست خلافت را به دویخ خاص و عام تقسیم میکند و بعد درباره علت این تقسیم بندی و نیز نامگذاری خلافت سه گانه را بنام "خلافت به منهج نبوت" چنین شرح میدهند که این نوع خلافت خاص و استعمال اصطلاح آن صرفاً به سه خلیفه اول اسلام تعلق دارد و بس. زیرا بسیاری کارهای ناتمام عصر پیامبر که حضرت محمد و عده تحقق آنها را برای پیروان خود داده بود، این و عده ها در زمان سه خلیفه بزرگ اسلام عملی شدند. البته منظور پیشبینی ها و بشارتهایی است که پیامبر بر اساس وحی الهی مردم را در زمان حیاتش قبلاً از آنها باخبر ساخته بود و آن بشارتها درباره فتوحات مسلمانها پس از رحلت پیامبر و زمان خلفای ثلاثه بوقوع پیوست که خود حضرت پیامبر در قید حیات نبود. حضرت شاه ولی الله میگوید که بهمین خاطر این سه دوره را به نام خلافت خاصه و یا هم همان نام "خلافت به منهج نبوت" یاد نموده اند که گویا نقطه آخرین خلافت تازمانیکه تمام و عده های خداوند و نیز پیامبرش تا زمان خلافت حضرت عثمان ادامه داشت، در اصل این دوره ادامه همان را و همان خط ترسیم شده نبوت بود ولو اینکه در زمان خود حیات پیامبر صورت نگرفت ولی تحقق

آن بزودی یکی پی دیگر عملی شد. بهمین سبب و بنا به دلایل گوناگون و مزایای عدیده ما این سه دوره را بنام خلافت به منهج نبوت یاد میکنیم که این مزایا و دلایل عبارتند از:

1 نزدیکی و پیوستگی عصر خلفای راشد به زمان پیامبر

2 راهبری کاملاً خارق العاده و استثنایی این سه نفر یاران پیامبر که برگزیده ترین و مقربترین افراد نسبت به پیامبر بودند.

3 تحقق وعده های پیامبر هنگام فتح دوامپراتوری بزرگ آنوقت روم و ایران که در زمان سه خلیفه اول اتفاق افتاد و بسا مزایای دیگر که جایز است بادر نظر داشت اینهمه دلایل ما خلافت ایشان را به منهج نبوت یاد نماییم و واضح است که پس از آن دیگر خلافت به منهج نبوت اصلاً امکان و معنایی ندارد. البته حضرت شاه ولی الله برای اثبات این مدعا یعنی خلافت خاص به منهج نبوت برای صاحبان آن (سه خلیفه اول) شروطی را هم ذکر میکند. از جمله: سابق بودن در مهاجرت در میان اصحاب، حضور در معرکه های چون بدر و اُحد، حضور داشتن در صلح حدیبیه و غیره که اینها همه در وجود خلفای سه گانه دقیقاً وجود داشت و قطعاً این امکان ندارد که با این اوصاف و شروطی که حضرت شاه ولی الله ذکر میفرمایند، ما اعضای رمه التحریر را هم واجد آن بدانیم و ایشان هم پس از چهارده صدسال در کنار اصحاب پیامبر در جنگهای بدر، احد و صلح حدیبیه قرار بگیرند و شرکت داشته باشند و باین ترتیب مستحق کرامت خلافت به منهج نبوت گردند. این هم چکیده که طور امانت و صداقت من از کتاب متذکره از زبان حضرت شاه ولی الله درینجا نقل میکنم: " پس خلافت کامله همان است که وثوق بصاحب آن داشته باشیم بنص شارع و اشارات او، و خلافت عامه آنکه بمجرد عدالت خلیفه و علم او اکتفا کنیم چون این سه نکته مبین شد خوض در تفصیل نمائیم:

از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه از مهاجرین اولین باشد و از حاضران حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر و احد و تبوک که در شرع تنویه شأن آن مشاهد و وعده جنت برای حاضران آنها مستفیض شده. اما آنکه از مهاجرین اولین باشد از آن جهت مطلوب شد که خدای تعالی در شان مهاجران اولین می فرماید: *أُذِّنُ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا بَعْدَ أَنْ فَرَمُوا الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقِّ بَعْدَ أَنْ فَرَمُوا الَّذِينَ أَنْ مَكَّنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ*¹. حاصل معنی این آیات آنست که در باب مهاجرین اولین که اذن قتال برای ایشان داده شد تعلیق می فرماید که اگر ایشان را تمکین فی الارض دهیم یعنی رئیس گردانیم اقامت صلوة کنند و ایتاء زکوة نمایند و امر به معروف و نهی از منکر بعمل آرند، و نهی از منکر متناول است اقامت جهاد را؛ زیرا که اشد منکرات کفرست و اشد نهی قتال، و متناول است اقامت حدود را و رفع مظالم را و امر بمعروف متناول است احیای علوم دینی را. " (جلد اول، صفحه 22)

بهر تقدیر از دیدگاه دیگر هرگاه تبعات بعدی این نوع نگرش را در باب تأسیس خلافت اسلامی در سطح جهان بنگریم، بدترین خطر این نوع گله ها و رومه های استعماری و برنامه هایشان موجب میشود که

طرفداران آن از اصل حقایق و معضلات اساسی خانه، محیط و پیرامون خود و وطن شان غافل بمانند وزیر بار اندیشیدن در سطح جهان مشکلات اصلی کشورشانرا خلیها کوچک و حقیر فکر نمایند. چنانچه این امر موجب میشود که آنها نیز به سرنوشت همان منجم سعدی دچار شوند و زمانیکه چشم ایشان به یک امر کاملاً محیر العقول و بدور از دایرهء ممکنات دوخته شده است، از زیر پای خود غافل بمانند و مبادا که در اثر این نوع نقشه های فریب آمیز و خیالی بیگانه ها و افکار وارداتی ایشان بالاخره در چاه عمیق و تاریکی سرنگون گردند که دیگر هیچ امکان نجات نداشته باشند.

در اخیر اعضای این گروه باید بدانند که قضیه به این آسانی هم نیست که مردم باین سادگی فریب قیل و قال ایشان را با قرایت چند جملهء عربی و یا هم تفسیر غلط از منابع اسلامی بپذیرند. بلکه هنوز صدها پرسش جدی دیگر متوجه ایشان است از انجمله:

هرگاه ایشان قدرت اقامهء خلافت اسلامی را در سطح جهان و مدغم نمودن تمام ملل مسلمان کرهء زمین دارند، پس این گروه با اینهمه قدامت تأریخی و شصت ساله که از عمر ایشان میگذرد، دیروز کجا بودند که نیروهای اشغالگر پاکستان حتی به تاکستانها و درختهای این سرزمین رحم نکرده همه حتی نباتات و جمادات آنرا به شمول انسانها و حیوانات زنده زنده میسوختند و هزاران فجایع دیگر. مگر اینها کجا بودند که دست آن ظالمان را از سرما کوتاه نموده میگفتند: انما المؤمنون اخوة. و چرا ورود و آغاز فعالیت ایشان در کشور ما همزمان با ورود نیروهای ایتلاف آمریکا و انگلیس شروع شده است؟ قبلاً کجا بودند و صدها سؤال دیگر.